

مجله‌ی بوستان ادب دانشگاه شیراز
سال دوم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۸۹، پیاپی ۶
(مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق)

بررسی ساختار متن در کشف‌المحجوب هجویری

دکتر اکبر نحوی* ناهید دهقانی**

دانشگاه شیراز

چکیده

کشف‌المحجوب هجویری از آثار تعلیمی صوفیه و متعلق به دوره‌ی نخستین نثر فارسی است. اهمیت این کتاب در این است که اطلاعات فراوانی از تصوف و موضوعات مربوط به آن در اختیار خواننده قرار می‌دهد. نثر این کتاب در قسمت‌های مختلف متفاوت است و با موضوع سخن ارتباط مستقیمی دارد؛ با وجود تنوع موضوعات و گوناگونی نثر در کشف‌المحجوب، این کتاب ساختاری منسجم و یکپارچه دارد. در این مقاله به ساختار کلی این کتاب و شیوه‌ی ویژه‌ی نویسنده‌ی آن در تبیین و گسترش اندیشه‌ها و مضامین محوری پرداخته شده است. واژگان کلیدی: ۱. ساختار، ۲. نثرهای صوفیانه، ۳. کشف‌المحجوب، ۴. هجویری، ۵. تصوف.

۱. مقدمه

کشف‌المحجوب هجویری یکی از متون استثنایی قرن پنجم و از نخستین کتاب‌های فارسی در موضوع تصوف است. این کتاب را می‌توان با رویکردهای گوناگون مورد بررسی قرار داد؛ یکی از موضوعات بسیار مهم، ساختار این کتاب و روش ویژه‌ی نویسنده‌ی آن در بیان مطالب است که تاکنون پژوهش جامع و مستقلی درباره‌ی آن صورت نگرفته است؛ محمد غلامرضایی در کتاب «سبک‌شناسی نثرهای صوفیانه»

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی aknahvi@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی. Dehghani850211@yahoo.com (نویسنده‌ی مسؤل)

ساختار کلی کشف‌المحجوب را به صورت اجمالی مورد بررسی قرار داده، اما به اشاره‌هایی کوتاه و گذرا در این مورد بسنده کرده است. در مقاله‌ی حاضر، ساختار ویژه‌ی این کتاب و شگردهایی که هجویری برای تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب به کار گرفته، به صورت تحلیلی بررسی شده است.

در بررسی ساختاری، سخن در این است که «هر جزء یا پدیده در ارتباط با یک کل بررسی شود. یعنی هر پدیده، جزئی از یک ساختار کلی است... مطالعه‌ی ساختاری باعث می‌شود که در میان کثرت‌های به ظاهر متفاوت و مختلف متوجه نوعی وحدت شویم که حامل پیامی است و در نتیجه درک ما دقیق‌تر شود.» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۹۳ و ۱۹۷)

واژه‌ی ساختار معنای وسیعی دارد و گاهی اجزای سازنده‌ی یک نظریه‌ی اقتصادی یا بافت زبانی را نیز می‌توان به منزله‌ی ساختار دانست. (امامی، ۱۳۸۲: ۹-۱۰)

در کشف‌المحجوب، دو ساختار عمده قابل تشخیص است: ۱. ساختار متن ۲. ساختار روایت؛ ساختار متن کل کتاب را دربرمی‌گیرد و ساختار روایت به حکایت‌ها اختصاص دارد و این دو از شبکه در هم‌تنیده‌ای از روابط میان اجزای متن به وجود می‌آیند و به متن وحدت و انسجام می‌بخشند؛ از آن جا که هر یک از دو ساختار یاد شده در این کتاب به پژوهشی مستقل نیاز دارد، در این مقاله، تنها، ساختار متن بررسی شده است.

«متن نیز مانند جمله، از واحدهای ساختاری و روابط ساختاری مختص به خود صورت می‌بندد؛ واحدها و روابطی که در محدوده‌ی جمله نمی‌گنجد؛ مثل روابط انسجام، پیوستگی، مبتداسازی و جز آن یا عطف و تکرار واژگانی و حذف و نظایر این‌ها. بدیهی است که وجود ساخت و وسیع‌تر و فراگیرتر متن، خود فضای بازتری را در اختیار ما می‌گذارد تا اثر ادبی در چارچوب آن مورد تجزیه، تحلیل و نقد قرار گیرد.» (حق‌شناس، ۱۳۸۲: ۷۷)

با مرور هر اثر ادبی می‌توان به این نکته رسید که نشانه‌های زبانی در آن اثر با هم ترکیب شده‌اند و ساخت‌هایی زبانی را پدید آورده‌اند؛ اما با نگاهی دقیق‌تر متوجه می‌شویم که آن ساخت‌های زبانی در نقش دال‌هایی پیچیده و ساختمند در آن اثر به کار رفته‌اند تا همراه با هم، یک پیام ادبی گسترده را به خواننده انتقال دهند. (همان، ۱۶۲)

این قاعده در کشف‌المحجوب نیز صدق می‌کند؛ اگرچه کشف‌المحجوب، بخش‌های متنوع و متعددی را در بر می‌گیرد، اما دو محور بنیادی دارد و آن، رابطه‌ی خاص انسان با خدا و تقابل انسان با نفس خویش است؛ همه‌ی بخش‌های اصلی و فرعی این کتاب، با هدف گسترش و تبیین این مفاهیم بنیادی نوشته شده‌اند. به بیان دیگر، همه‌ی بخش‌های این کتاب، با وجود داشتن استقلال نسبی، با بخش‌های دیگر نیز پیوند دارند و تنها با در نظر گرفتن این پیوندها می‌توان به مطالب بسیار گسترده و به ظاهر پراکنده‌ی این کتاب وحدت و انسجام بخشید و به درک درست و کاملی از محتوای آن دست یافت. در این مقاله، کشف‌المحجوب، به عنوان کتابی علمی- نه صرفاً ادبی- مورد بررسی قرار گرفته و کوشش شده است تا ساختار (چهارچوب کلی آن) مشخص و معرفی شود.

۲. بخش‌های پنج‌گانه‌ی کشف‌المحجوب و عناصر پیونددهنده‌ی آنها

بررسی ساختاری متون مختلف، بدون در نظر گرفتن اجزای اصلی و فرعی آنها و روابط متقابل میان این اجزا امکان‌پذیر نیست. بنابراین پیش از بررسی ساختاری هر متن، نخست باید اجزای اصلی آن را مشخص کرد؛ کشف‌المحجوب مانند هر متن تعلیمی دیگر از اجزای مختلفی تشکیل شده و متضمن پنج بخش اصلی زیر است:

الف) مقدمه

ب) بخشی که پس از مقدمه و پیش از معرفی مشایخ قرار دارد و باب‌های آغازین کتاب (باب اثبات‌العلم، باب الفقر و...) را شامل می‌شود.

ج) بخش معرفی مشایخ و بزرگان دین و تصوف

د) بخش معرفی فرقه‌ها و مذاهب اهل تصوف

ه) بخش کشف حجاب‌ها (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۱۰۱-۱۰۲)

هریک از این بخش‌ها استقلال نسبی دارند با وجود این، با بخش‌های دیگر نیز در ارتباطند و جزئی از متن کلی کشف‌المحجوب به شمار می‌روند. ارتباط معنایی، عامل اصلی وحدت‌بخش این متن است و حتی به تنهایی می‌تواند از اجزای کوچک‌تر کتاب متنی واحد و منسجم به وجود آورد؛ مقدمه‌ی کتاب، به ویژه پرسش ابوسعید هجویری و سخن مؤلف در پایان این مقدمه، مانند هسته‌ای مرکزی همه‌ی بخش‌های کتاب را

همراه با جزئی‌ترین قسمت‌ها به هم پیوند می‌دهد؛ هجویری در مقدمه، ابتدا به پرسش ابوسعید هجویری اشاره می‌کند:

«صورة السؤال: قال السائل، و هو ابوسعید الهجویری: بیان کن مرا اندر تحقیق طریقت تصوف و کیفیت مقامات ایشان و بیان مذاهب و مقالات آن و اظهار کن مرا رموز و اشارات ایشان و چگونگی محبت خداوند- عزّ و جلّ- و کیفیت اظهار آن بر دل‌ها و سبب حجاب عقول از کنه ماهیت آن و نفرت نفس از حقیقت آن و آرام روح با صفوت آن و آنچه بدین تعلق دارد از معاملات آن.» (هجویری، ۱۳۸۶: ۱۰)

سپس از مردم روزگار خویش که از حقیقت تصوف بی‌خبرند انتقاد و شکایت می‌کند و در پایان مقدمه می‌گوید:

«اکنون من ابتدا کنم و مقصود تو را اندر مقامات و حجب پیدا کنم و بیانی لطیف مر آن را بگسترانم و عبارات اهل صنایع را شرح دهم و سخنی از کلام مشایخ بدان پیوندم و از غرر حکایات مر آن را مددی دهم تا مراد تو برآید و آن کسان که در این نگرند، از علمای ظاهر و غیرهم بدانند که طریق تصوف را اصلی قوی است و فرعی مثمر...» (همان، ۱۵)

در واقع همه‌ی بخش‌های کشف‌المحجوب که پس از پرسش ابوسعید هجویری می‌آید، پاسخی به آن پرسش به شمار می‌رود و هر بخش با بخش‌های دیگر پیوند معنایی دارد. این پیوند معنایی مانند رشته‌ای این اجزا را به یکدیگر پیوسته و انسجام بخشیده است.

گاهی در آغاز، پایان و یا در میان مطالب هر بخش نکته‌ای آورده می‌شود که در پیوند دادن اجزای متن نقش مهمی دارد. هجویری با ارائه‌ی این نکات، خواننده را به بخش‌های پیش و پس از بخش مورد نظر ارجاع می‌دهد. ارجاع‌های پی در پی موجب انسجام و یکپارچگی متن می‌شود. برای نمونه، در بخش سوم کتاب (باب فی ذکر ائمتهم من الصحابه و التابعین و متابعیهم...) در قسمت معرفی ابوالحسن نوری آمده است:

«و جمله متصوّفه دوازده گروه‌اند، و از آن، دو مردوداند و ده از آن مقبولند... و اندر این کتاب بابی اندر فرق فرّق ایشان بیارم و اختلاف آن ده گروه و خلاف آن دو گروه را بیان کنم تا فایده تمام شود، ان شاء الله، تعالی.» (همان، ۲۰۰ - ۲۰۱)

این قسمت، بخش سوم کتاب را به بخش چهارم (باب فی فرق فرقه‌هم و مذاهبهم و آیاتهم...) پیوند می‌دهد. گاهی نیز، این گونه مطالب در پایان یک بخش می‌آید و مستقیماً آن بخش را به بخش‌های بعد می‌پیوندد؛ برای نمونه، هجویری در پایان بخش چهارم کتاب، پس از توضیحاتی درباره‌ی فرقه‌ی «حلولیه» می‌گوید:

«اکنون من کشف حجاب ابواب معاملات و حقایق اهل تصوف با براهین ظاهر اندر این کتاب بیان کنم تا طریق دانستن مقصود بر تو آسان گردد و از منکران آن را که بصیرتی بود، با راه آید و مرا بدین دعا و ثوابی باشد، ان شاءالله، تعالی.» (همان، ۳۸۹)

این قسمت از متن، مستقیماً بخش چهارم را به بخش پنجم کتاب (کشف حجاب‌ها) پیوند می‌دهد. در بسیاری از موارد نیز، هجویری خواننده را به بخش‌های پیش از بخش مورد سخن ارجاع می‌دهد و به طور ضمنی خواننده را به مرور دوباره‌ی این بخش‌ها فرا می‌خواند؛ برای نمونه، هجویری در قسمتی از «باب فی فرق فرقه‌هم و مذاهبهم و آیاتهم...» که به معرفی فرقه‌ی «قصاریه» اختصاص دارد، ابتدا توضیح کوتاهی درباره‌ی این فرقه بیان می‌کند، اما ناگهان مطلب را قطع کرده و خواننده را به ابتدای کتاب ارجاع می‌دهد:

«و به باب‌الملامه اندر ابتدای کتاب بیاورده‌ام، بدان اختصار کردم مر ترک تطویل را» (همان، ۲۷۷)

این عبارت، بخش چهارم کتاب را به بخش دوم پیوند داده و یکپارچگی متن را تقویت کرده است. گاهی این پیوندها ظریف‌تر هستند و دریافتن آن‌ها، به دقت بیشتری نیاز دارد؛ برای نمونه، بخش سوم این گونه آغاز می‌شود:

«باب فی ذکر ائمتهم من الصحابه و التابعین و متابعیهم، رضی الله عنهم أجمعین، اکنون طرفی یاد کنیم از احوال ائمه‌ی ایشان از صحابه که پیشرو ایشان بودند اندر معاملات و قدوه‌ی ایشان اندر انفاس و قوَاد ایشان اندر احوال، از پس انبیا از سابقان، اولین از مهاجر و انصار... تا تأکیدی بود مر اثبات مراد ترا، ان شاءالله، عزوجل.» (همان، ۹۴)

در این جمله‌ها، هجویری با به کاربردن ضمیرهای «هم» و «ایشان» که ظاهراً مرجع آن‌ها در بخش قبل (بخش دوم) است، بین این بخش و بخش پیش از آن، ارتباط برقرار می‌کند.

در عنوان بخش چهارم نیز می‌گوید: «باب فی فرق فرقه‌م و مذاهبهم و آیاتهم و مقاماتهم و حکایاتهم» (همان، ۲۶۷)

استفاده از ضمیر «هم» در عنوان بخش‌های سوم و چهارم، این دو بخش را با هم و با بخش‌های آغازین کتاب پیوند می‌دهد. زیرا خواننده هنگام روبرو شدن با این گونه ضمائر، مبنا را بر این قرار می‌دهد که مرجع آن‌ها در بخش‌های قبل وجود دارد. به کارگیری چنین شیوه‌هایی - به طور خودآگاه یا ناخودآگاه - موجب می‌شود، بخش‌های گوناگون کتاب که استقلالی نسبی دارند، در ذهن خواننده به کلیتی منسجم و یکپارچه تبدیل شوند.

در میان بخش‌های پنج‌گانه‌ی کتاب، ارتباط میان بخش‌های سوم و چهارم استحکام بیشتری دارد. پیوندهای صوری و معنوی این دو بخش به حدی است که حتی - با مسامحه - می‌توان هر دو بخش را، بخشی واحد و یکپارچه به شمار آورد. افزون بر موارد یاد شده، عناصری را در سراسر کتاب می‌توان یافت که پنج بخش اصلی کتاب را به هم پیوند می‌دهد؛ مهم‌ترین این عناصر عبارتند از:

۱. ۲. حضور مستقیم هجویری در کشف‌المحجوب

یکی از ویژگی‌های کتاب کشف‌المحجوب این است که در سراسر کتاب حضور نویسنده محسوس است و به گونه‌ای صریح و مستقیم به معرفی خود و اظهار نظر می‌پردازد. تکرار برخی از عبارات و جمله‌ها مانند «و من که علی بن عثمان الجلابی‌ام، گویم...» و موارد مشابه، تعمد هجویری را در به کارگیری این شیوه نشان می‌دهد. در بعضی از قسمت‌ها، از جمله مقدمه، آغاز و پایان باب‌ها و فصل‌ها و نیز، در قسمت‌هایی که به طرح و بررسی عقاید فرقه‌ها و اشخاص مختلف اختصاص دارد، حضور نویسنده پررنگ‌تر است؛ به ویژه، مقدمه‌ی این کتاب، از آغاز تا پایان حول محور نویسنده و عقاید و اندیشه‌های عرفانی وی می‌گردد. این موضوع در سراسر کتاب گسترش پیدا کرده است؛ برای نمونه، در قسمت‌های زیر از کشف‌المحجوب، حضور مستقیم هجویری و تعمد وی در به کارگیری این شیوه کاملاً آشکار است: «و من که علی بن عثمان الجلابی‌ام چنین گویم که چون درست شد که غنای بر حقیقت بر بقای صفت درست نیاید...» (همان، ۳)

«و شیخ مرا از وی... روایات بسیار بود اما در این وقت بیش از این ممکن نگشت که کتب به حضرت غزنین... مانده بود و من اندر دیار هند اندر میان ناجنسان مانده.» (همان، ۱۳۹)

در بسیاری از بخش‌ها نیز هجویری خاطرات حکایت‌گونه‌ی خود را باز می‌گوید که در این موارد نیز حضور وی بسیار برجسته است:

«وقتی مرا با یکی از ملامتیان ماوراءالنهر صحبت افتاد. چون من منبسط شدم اندر صحبت، گفتم: ای اخی، مرادت اندر این افعال شوریده چه چیز است؟ گفت: گفتم...» (همان، ۹۲)

حضور هجویری در بخش‌های گوناگون کتاب، یکی از ویژگی‌های مشترک این بخش‌ها و عامل مهمی در یکپارچگی متن است.

۲.۲. حضور مخاطب در کتاب و لحن معلم‌گونه‌ی هجویری

در مقدمه‌ی کشف‌المحجوب، هجویری خطاب به ابوسعید هجویری می‌گوید که این کتاب را برای تعلیم او و خوانندگان نوشته است. این موضوع در سراسر کتاب بازتاب پیدا کرده است. استفاده از عباراتی مانند «بدان که...»، «بنگر» و ضمائر دوم شخص مفرد و نیز به کاربردن جمله‌های خطاب‌ی و هشدار دهنده، شیوه‌ی تعلیمی و اندرزگونه‌ی هجویری را نشان می‌دهد. آوردن آیات، احادیث، تمثیل‌ها، حکایت‌ها و... نیز به منظور روشن کردن موضوعات و تقویت بعد آموزشی این کتاب است. لحن خطاب‌ی هجویری و گفت‌وگو و پرسش و پاسخ با مخاطب که در همه‌ی بخش‌ها دیده می‌شود، در تقویت پیوند اجزای مختلف کتاب تأثیر فراوانی دارد؛ برای نمونه در قسمت‌های زیر چنین شیوه‌ای را می‌توان دید:

«... پس بر تو بادا علم آموختن و اندر آن کمال طلبیدن و کمال علم بنده جهل بود به علم خداوند، عزّ اسمہ؛ باید که چندان بدانی که بدانی که ندانی» (همان، ۲۸)

«... اگر مخلوقی را سبب روزی تو گرداند او را ببین و بدان که روزی توست که خدای - تعالی - به تو رسانید نه از آن وی. و اگر او پندارد که آن وی است و بدان بر تو منت نهد، وی را اجابت مکن که اندر روزی کس را بر کس منت نیست البته.» (همان، ۱۶۲)

«و این حکم بعین اندر این قصه عیان است. نیک تأمل کن.» (همان، ۳۷۱)

۳.۲. شیوه‌ی بیان و تفصیل مطالب

یکی از موضوعات نظرگیر این کتاب، شیوه‌ی شروع، ادامه و پایان‌بندی مطالب است. روش کلی هجویری در نگارش کشف‌المحجوب این است که وی نخست، مطلبی کوتاه، کلی و موجز را بیان می‌کند، سپس به تبیین، تشریح آن می‌پردازد. درباره‌ی این شیوه‌ی هجویری در بخش بررسی اجزای مقدمه، توضیحات بیشتری خواهد آمد.

۴.۲. مکالمه و جدال در کشف‌المحجوب

افزون بر لحن خطابی و آموزشی هجویری و گفت‌وگوی او با مخاطب، بیشتر موضوعات و مطالب در این کتاب، در قالب پرسش و پاسخ و مکالمه مطرح می‌شود. در بسیاری از موارد، هجویری، به جای بیان یکنواخت و یک‌جانبه‌ی مطالب، شیوه‌ای مناظره‌گونه به کار می‌برد. وی در این شیوه پس از طرح دیدگاه فرقه‌ها یا اشخاص، به ویژه مخالفان، آن‌ها را مورد خطاب و پرسش قرار می‌دهد و خود پاسخ‌های احتمالی مخالفان را مطرح می‌کند و پس از آن، با ذکر دلایلی پاسخ‌های آنان را رد یا تأیید می‌کند؛ سپس به بیان دیدگاه‌های خود و نتیجه‌گیری می‌پردازد؛ به بیان دیگر، هجویری «آن‌جا که می‌خواهد نظر شخص یا گروهی از مخالفان را نقض و رد کند، گاهی استدلال عقلی می‌کند و گاه به شیوه‌ی متکلمان به سؤالی مقدر پاسخ می‌دهد و با عباراتی چون «مانند این‌جا...» سؤالی را طرح و در باب آن بحث می‌کند و گاه به دلیل نقلی متوسل می‌شود.» (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۱۰۲) هجویری حتی در بیان گفته‌های مشایخ و حکایت‌ها نیز شیوه‌ی مکالمه و پرسش و پاسخ به کار می‌برد. این شیوه در بسیاری از کتاب‌های صوفیانه‌ی دیگر نیز دیده می‌شود. به کارگیری این روش به پویایی و تأثیرگذاری کتاب کمک زیادی کرده است. هجویری معمولاً در این موارد، از فعل‌های اول شخص جمع، مانند فعل «گوییم» در برابر «گویند» استفاده می‌کند و با این روش تلاش می‌کند مخاطب را با خود همراه کند؛ برای نمونه، در بخش‌های زیر این شیوه دیده می‌شود:

«بدان که گروهی‌اند از ملاحظه... مذهب ایشان آن است که: به هیچ چیز علم درست ناید و علم خود نیست. با ایشان گوییم که: این دانش که می‌دانید که به هیچ چیز علم درست نیاید، درست هست یا نی؟ اگر گویند: هست، علم اثبات کردند و اگر گویند: نیست، پس چیزی که درست نیاید، آن را معارضه کردن محال باشد...» (همان، ۲۳)

«درویشی اندر دجله گرفتار شد و سباحه ندانست. یکی گفت از کناره‌ای که: خواهی تا کسی را بی‌گاهانم تا تو را برکشد؟ گفتا: نه. گفت: خواهی تا غرقه شوی؟ گفتا: نه. گفت: پس چه خواهی؟ گفت: آن چه حق خواهد، مرا با خواست چه کار است؟» (همان، ۲۷۳)

۲.۵. تقابل

نکته‌ی قابل ذکر دیگر درباره‌ی این کتاب واژه‌ها، افعال، عبارات، مباحث و دیدگاه‌های متقابل است. در همه جای این کتاب، زوج‌های متقابل بسامد بالایی دارد؛ حتی سخنان مشایخ، فرقه‌ها، مذاهب نیز از این دیدگاه قابل بررسی است. هجویری در موارد گوناگون، این گونه واژه‌ها، عبارات و اندیشه‌ها را روی در روی هم قرار می‌دهد و دیدگاه‌های مختلف را به میدان بحث و مناظره می‌کشانند. البته باید توجه داشت که اصطلاح تقابل صرفاً به معنای تضاد نیست، بلکه طیف وسیعی از مفاهیم را دربرمی‌گیرد. از میان گونه‌های مختلف تقابل، تضاد در کشف‌المحجوب بسامد بیشتری دارد. تقابل خدا و انسان و تقابل انسان با نفس خویش، محور فکری و اعتقادی را در کشف‌المحجوب تشکیل می‌دهد. تقریباً در همه‌ی بخش‌های کشف‌المحجوب، نمونه‌هایی از تقابل را می‌توان یافت؛ اما به‌کارگیری این عنصر در بخش کشف حجاب‌ها برجستگی بیشتری دارد. در قسمت زیر از کشف‌المحجوب، نمونه‌هایی از تقابل را می‌توان دید:

«و خلاف کرده‌اند مشایخ این قصه... اندر فقر و غنا تا کدام فاضل‌ترند اندر صفات خلق... غنا صفت حق - تعالی - است و فقر بر وی روا نیست... گوییم: این شرکت اندر اسم است نه در معنی؛ که شرکت معنی را مماثلت باید. چون صفات وی قدیم است و از آن خلق، محدث... غنا مر حق را نامی است بسزا و خلق مستحق این نام نباشد و فقر مر خلق را نامی است بسزا و بر حق آن نام روا نباشد...» (همان، ۳۱-۳۲)

این فصل از «باب اثبات‌العلم» (همان، ۳۱-۳۶) تا پایان به مقایسه‌ی فقر و غنا اختصاص یافته است و عنصر تقابل در آن نقش بنیادی دارد. تقابل فقر، غنا/ قدیم، محدث/ خداوند، بنده/ معجز، حقیقت/ توانگر، درویش/ نعم، بلا/ محجوب، مکاشف/ و... چهارچوب دیدگاه‌ها و استدلال‌های هجویری را در این فصل تشکیل می‌دهد.

۲.۶. تأویل

«اگرچه کوشش هجویری در سراسر کتاب، تطبیق طریقت بر شریعت است، اما در بسیاری از مباحث‌ها پس از گفت‌وگو از مقدمات از ظاهر به باطن می‌گراید. این شیوه در مبحث معاملات، نمودی خاص دارد. به طور مثال در باب طهارت به بحث توبه می‌پردازد و در بحث از نماز به محبت می‌رسد و... در سایر موارد نیز توجه او به تأویل قابل توجه است.» (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۱۰۲) در قسمت‌های زیر از کشف‌المحجوب، نمونه‌هایی از تأویل را می‌توان دید:

«و از فرایض اعیان یکی حج است بر بنده اندر حال صحت عقل و بلوغ و اسلام و حصول استطاعت و آن حُرْم بود به میقات و وقوف اندر عرفات و طواف زیارت به اجماع... پس ابراهیم - علیه‌السلام - را دو مقام بوده است: یکی مقام تن، و دیگر از آن دل. مقام تن مکّه و مقام دل خُلّت. هر که قصد مقام تن وی می‌کند، از همه‌ی شهوات و لذّات اعراض باید کرد تا محرم بود و کفن اندر پوشید و دست از صید حلال برداشت و... باز چون کسی قصد مقام دل وی کند از مألوفات اعراض باید کرد و به ترک لذّات و راحت ببايد گفت... آن گاه به عرفات معرفت قیام کرد و از آن جا قصد مُزدلفه‌ی الفت کرد و از آن جا سرّ را به طواف حرم تنزیه حق فرستاد و سنگ هواها و خواطر فاسد را به منای امان بینداخت و...» (همان، ۴۷۹-۴۸۰)

تأویل مباحث و مضامین اعتقادی، نه تنها در کشف‌المحجوب، بلکه در بسیاری از متون عرفانی دیگر نیز دیده می‌شود و پایه‌ی فکری و عقیدتی بسیاری از این متون بر تأویل استوار است.

۲.۷. استناد فراوان به آیات، احادیث، حکایت‌ها و...

هجویری هنگام تبیین و گسترش موضوعات، برای اعتبار بخشیدن به گفته‌های خود، به آیات، احادیث، حکایت‌ها، سخنان مشایخ و... استناد می‌کند. پراکندگی این موارد، در

بیشتر بخش‌ها تقریباً یکسان است؛ این ویژگی‌های مشترک میان بخش‌ها، موجب تقویت انسجام و یکپارچگی متن می‌شود؛ زیرا تکرار، (تکرار واژه‌ها، عبارت‌ها، جمله‌ها و...) یکی از عوامل مهم در انسجام متن به شمار می‌رود.

۲. ۸. تکرار واژه‌ها، فعل‌ها و عبارت‌های خاص در سراسر کتاب

برخی از واژه‌ها، فعل‌ها و عبارت‌ها از جمله باید، نباید/ محال باشد، لامحاله/ باشد، نباشد/ بود، نبود/ گردد، نگردد/ روا باشد، روا نباشد/ گوئیم، گویند/ است/ نتواند بود/ اما/ یعنی/ والّا/ چون/ اگر/ هرکه/ هرچه/ پس/ در جمله/ حق/ بنده/ گروهی گویند/ گروهی گویند از مشایخ/ یا باید... یا باید... / و... در این کتاب بسامد بسیار بالایی دارند. با دقت در این واژه‌ها و جمله‌ها، تحکم، اطمینان و لحن تعلیمی هجویری آشکارتر می‌شود؛ این کتاب که برای تعلیم تصوف و موضوعات مربوط به آن نوشته شده، پر از باید و نباید و هشدار و تحذیر است و متن آن با هدف نویسنده، تناسب کامل دارد؛ برای نمونه، در قسمت زیر از کشف‌المحجوب که درباره‌ی آداب اقامت و صحبت است، تکرار متناوب این گونه واژه‌ها و عبارت‌ها را می‌توان دید:

«چون درویشی اقامت اختیار کند بدون سفر، شرط ادب وی آن بود که چون مسافری بدو رسد، به حکم حرمت به شادی پیش وی بازآید و وی را به حرمت قبول کند... و البته روا نباشد که مقیم مر مسافر را به سلامگری اهل دنیا برد و یا به ماتم‌ها و عیادت‌های ایشان...»

چون درویشی سفر اختیار کند بدون اقامت، شرط ادب وی آن بود که: نخست، باری سفر از برای خدای- تعالی- کند... و باید تا بدان سفر مرادش حجّی باشد یا غزوی یا زیارت موضعی یا گرفتن فایده‌ای و طلب علمی یا رؤیت شیخی از مشایخ والّا مخطی باشد اندر سفر... و نباید که به هیچ حال بر مقیمان اعتراض کند... و باید که رنج جهله بکشد و بار ایشان تحمل کند... و اندر جمله احوال مسافر و مقیم را اندر صحبت، طلب رضای خداوند- تعالی- باید کرد و به یکدیگر اعتقاد نیکو باید داشت و مر یکدیگر را برابر بد نباید گفت و از پس پشت غیبت نباید کرد...» (همان، ۵۰۴ -

۲. ۹. تقسیم بخش‌های کتاب به اجزای فرعی‌تر به نام «باب» و «فصل» کشف‌المحجوب، به اجزای مختلف اصلی و فرعی تقسیم می‌شود. تکرار واژه‌های «باب» و «فصل» در آغاز بیشتر این بخش‌ها، در انسجام متن نقش مهمی دارد. در بخش‌های بعدی این تحقیق به اجزای فرعی و جزئی کتاب نیز اشاره خواهد شد.

۳. اجزای پنج بخش اصلی کشف‌المحجوب و عناصر پیوند دهنده‌ی آن‌ها

بخش‌های اصلی کشف‌المحجوب، هر یک به اجزای کوچک‌تری تقسیم می‌شوند. عناصری که در پیوند دادن پنج بخش اصلی کتاب نقش دارند، عامل پیوند اجزای کوچک‌تر نیز به شمار می‌روند. افزون بر این، عوامل دیگری نیز در پیوند اجزای کوچک‌تر تأثیرگذارند که در بخش‌های مختلف متغیرند؛ در این جا به بررسی این عناصر می‌پردازیم:

۳. ۱. مقدمه‌ی مؤلف

مقدمه‌ی کشف‌المحجوب از نظر ساختاری اهمیت بسیار زیادی دارد، زیرا بسیاری از ویژگی‌های مهم ساختاری کتاب را می‌توان در بخش مقدمه پیدا کرد. این بخش، شامل قسمت آغازین، هشت فصل و قسمت پایانی است. این مقدمه با ستایش خداوند و درود بر پیامبر(ص) و آل او آغاز می‌شود؛ در این ستایش کوتاه چهار سطری، عباراتی موزون و مسجع به زبان عربی، همراه با واژه‌ها و مضامین عرفانی به کار رفته است که با محتوای کتاب تناسب دارد و نوعی براءت استهلال برای این کتاب به شمار می‌رود. پس از این ستایش کوتاه مؤلف به معرفی خود می‌پردازد و به نگارش کتاب اشاره می‌کند: «من بعده، قال الشيخ ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلبابی، ثم الهجویری، رضی الله عنه: طریق استخارت سپردم و اغراضی که به نفس می‌بازگشت، از دل ستردم و به حکم استدعای تو- اسعدک الله- قیام کردم و بر تمام کردن مراد تو از این کتاب عزمی تمام کردم و مر این را کشف‌المحجوب نام کردم و مقصود تو معلوم گشت و سخن اندر غرض تو در این کتاب مقسوم گشت. و من از خداوند- تعالی- استعانت خواهم و توفیق اندر اتمام این کتاب و از حول و قوت خود تیراً کنم اندر گفت و کردار. و بالله العون و التوفیق» (همان، ۱-۲)

این قسمت از مقدمه با ساده‌ترین و موجزترین شکل و با زبانی بسیار ساده و روان نوشته شده است. همه‌ی فصل‌های مقدمه که در ادامه‌ی آن می‌آید، هر کدام به توضیح و گسترش یکی از جمله‌های این قسمت اختصاص دارد و هجویری برای تأیید و تکمیل این توضیحات به آیات، احادیث، سخنان مشایخ، حکایت‌ها و... استناد می‌کند و از همین ابتدا به طرح مباحث عرفانی و فلسفی می‌پردازد. این ساختار، یعنی بیان مطلبی کلی و موجز و سپس گسترش و توضیح آن و شاخ و برگ دادن به مطالب در علم بدیع «جمع و تقسیم و تشریح» نامیده می‌شود. (خطیبی، ۱۳۸۶: ۲۳۸) همه‌ی اجزای کشف‌المحجوب را می‌توان در ارتباط با این ساختار بررسی کرد؛ به بیان دیگر، روش هجویری در بیان مطالب این است که وی غالباً موارد، اجزا یا گونه‌های یک مقوله را برمی‌شمارد، سپس هر جزء یا گونه را گسترش می‌دهد؛ گاهی در توضیح هر یک از این اجزا، مبحث فرعی‌تر خود به گونه‌ها یا اجزائی تقسیم می‌شود و هر جزء دوباره گسترش پیدا می‌کند.

پرسش ابوسعید هجویری (همان، ۱۰) را که در مقدمه‌ی کشف‌المحجوب آمده، می‌توان خلاصه و چکیده‌ای از همه‌ی سر فصل‌های این کتاب دانست. در واقع همه‌ی بخش‌های کتاب، پاسخی برای این پرسش و توضیح آن است؛ این پرسش نیز مانند قسمت آغازین مقدمه که در هر فصل از مقدمه، یک جمله‌ی آن توضیح و گسترش داده می‌شود، در باب‌های مختلف کتاب، تبیین می‌شود و گسترش پیدا می‌کند. همچنین در آغاز هر باب و هر فصل و نیز بسیاری از پاراگراف‌ها، ابتدا موضوع کلی، اهمیت آن و موارد و اجزای آن بیان می‌شود، سپس این موضوع، تا جزئی‌ترین ابعاد، گسترش پیدا می‌کند. حتی در بخش معرفی مشایخ و بزرگان تصوف نیز، این ساختار وجود دارد. یعنی ابتدا درباره‌ی هر شخصیت اطلاعات کلی داده می‌شود، سپس این مطالب، گسترش و توضیح داده می‌شود. در این بخش‌ها سخنان موجز هر یک از شخصیت‌ها نیز به همین ترتیب تفصیل می‌یابد برای نمونه، در قطعه‌ی زیر از کشف‌المحجوب، چنین ساختاری را می‌توان دید:

«اما ملامت بر سه وجه است: یکی راست رفتن، و دیگر قصد کردن، و سدیگر ترک کردن. صورت ملامت راست رفتن آن بود که یکی کار خود را می‌کند و دین را می‌برزد و معاملات را مراعات می‌کند، خلق او را اندر آن ملامت می‌کنند و این راه خلق

باشد اندر وی، و وی از جمله فارغ. و صورت ملامت قصد کردن، آن بود که یکی را جاه بسیار از خلق پیدا آید و اندر میانه‌ی ایشان نشانه گردد و دلش به جاه میل کند و طبعش اندر ایشان آویزد... و صورت ملامت ترک کردن آن بود که یکی را کفر و ضلالت طبعی گریبانگیر شود تا به ترک شریعت و متابعت آن بگوید و گوید...» (همان، ۸۷-۸۸)

ارتباط معنایی، هم در مقدمه و هم در بخش‌های دیگر کشف‌المحجوب، مهم‌ترین عنصر وحدت‌بخش متن به شمار می‌رود. افزون بر پیوند معنایی، عوامل دیگری نیز در یکپارچگی اجزای مقدمه نقش دارند؛ برای نمونه، تکرار عبارت «و آن چه گفتم که... مراد از آن... بود»، در آغاز همه‌ی فصل‌ها و تکرار برخی از واژه‌های محوری مانند «حق»، «بنده»، «کتاب»، «من» و «تو» در ارتباط دادن این قسمت‌ها به هم نقش بسیار مؤثری دارد.

۳.۲. بخش آغازین کتاب

این بخش که پس از مقدمه قرار دارد، خود به باب‌های مختلفی تقسیم می‌شود: باب اثبات‌العلم / باب‌الفقر / باب‌التصوف / باب لبس‌المرقعات / باب اختلاف‌فهم فی‌الفقر و الصفوة / باب الملامت

همان‌گونه که اشاره شد، عناصری که پیونددهنده‌ی بخش‌های پنج‌گانه‌ی کتاب هستند، به ویژه ارتباط معنایی و محتوایی، در پیوند دادن اجزای بخش‌های فرعی‌تر نیز نقش اساسی دارند. افزون بر این، عوامل دیگری نیز در ایجاد ارتباط میان اجزای بخش آغازین کتاب نقش دارند از جمله:

۳.۲.۱. ساختار مشابه بیشتر باب‌ها با یکدیگر

۳.۲.۱.۱. آغاز شدن بیشتر باب‌ها با آیات، احادیث و حکایت‌های مرتبط با موضوع
هجویری هریک از باب‌های بخش دوم کتاب (بخش پس از مقدمه) را با آیات، احادیث و یا حکایت‌های مرتبط با موضوع آن باب آغاز می‌کند. برای نمونه، «باب‌التصوف» این گونه آغاز می‌شود:

«قال الله تعالى: «و عباده الرّحمن الذين يمسنون على الأرض هوناً و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً» (الفرقان/۶۳) و قال رسول الله، صلى الله عليه و سلم: «من سَمِعَ صوتَ اهلِ الصّوفِ، فلا يؤمنُ على دعائهم كُتبَ عند الله من الغافلين.» (همان، ۴۳)

۲.۱.۲. تقسیم بیشتر باب‌ها به بخش‌های آغازین و فصل‌ها

هریک از باب‌های این بخش از کتاب- به استثنای «باب اختلافهم فی الفقر و الصّفوة» که بابی یکپارچه است- به بخش آغازین و یک یا چند فصل تقسیم می‌شوند. برای نمونه، «باب اثبات العلم» شامل بخش آغازین و چهار فصل، «باب الفقر» و «باب التصوف» شامل بخش آغازین و دو فصل و «باب الملامه» شامل بخش آغازین و یک فصل است.

۳.۱.۲. نتیجه‌گیری در پایان بیشتر باب‌ها

هجویری در پایان هر باب، به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نهایی می‌پردازد. برای نمونه، «باب لبس المرقعات» با عبارات زیر پایان می‌پذیرد:

«پس مرقعه سیمت صالحان و علامت نیکان و لباس فقرا و متصوفه است... و اگر کسی مر لباس اولیا را آلت جمع دنیا و پوشش آفت خود سازد، مر آن را بدان زبانی بیشتر ندارد. و بالله التوفیق.» (همان، ۷۸)

۳.۲.۲. تناسب عنوان باب‌ها و ارتباط موضوعی آن‌ها با هم

موضوع باب‌های این بخش (علم، فقر، تصوف، مرقعات و ملامت) همگی از مباحث اصلی صوفیان و از موضوعات مهم مورد نظر آنان بوده است. ارتباط نزدیک این موضوعات نیز در انسجام این بخش و یکپارچگی آن نقش بسیار مهمی دارد و این بخش را از بخش‌های دیگر کتاب متمایز می‌کند.

۳.۳. بخش معرفی مشایخ و بزرگان دین و تصوف

بخش معرفی مشایخ چند باب را در برمی‌گیرد:

باب فی ذکر أئمتهم من الصّحابه/ باب فی ذکر أئمتهم من اهل البيت/ باب ذکر اهل الصّفه/ باب فی ذکر أئمتهم من التابعین/ باب فی ذکر أئمتهم من اتباع التابعین/ باب فی

ذکر أئمتهم من المتأخرين / باب فی ذکر رجال الصوفیه من المتأخرین علی الاختصار من اهل البلدان

عناصری که در پیوند دادن باب‌های این بخش به هم نقش دارند، عبارتند از:

۳.۳.۱. عنوان اصلی بخش پنجم (باب فی ذکر أئمتهم من الصحابه و التابعین و متابعیهم) که همه‌ی اجزای این بخش را در برمی‌گیرد و هر باب زیرمجموعه‌ی این عنوان کلی است.

۳.۳.۲. تکرار عبارت «باب فی ذکر أئمتهم» که در عنوان همه‌ی این باب‌ها دیده می‌شود و ضمیر «هم» هر قسمت را به قسمت پیش از آن پیوند می‌دهد. (جز باب ذکر اهل‌الصفه که در ساختار هم کمی با سایر باب‌ها تفاوت دارد)

۳.۳.۳. ساختار مشابه همه‌ی باب‌ها

هر کدام از باب‌ها در این بخش، شامل معرفی چند شخصیت است. همه‌ی شخصیت‌ها در این باب‌ها به ترتیب زیر معرفی می‌شوند:

- آغاز معرفی هر شخصیت با عبارت «منهم / و منهم»
- آوردن عبارات مسجع کوتاه که غالباً با مقام هر شخصیت متناسب است.
- آوردن جمله‌ی معترضه‌ی عربی
- آوردن جمله‌های کوتاهی درباره‌ی مقام والای معنوی هر شخصیت.
- نقل حکایت‌ها و ماجراهای مربوط به آن‌ها و سخنان و دیدگاه‌های عرفانی آن‌ها.
- برای نمونه در قسمت معرفی ابو عبدالله احمد بن یحیی بن الجلاء آمده است:
«و منهم: سهیل معرفت و قطب محبت، ابو عبدالله احمد بن یحیی بن الجلاء، رضی‌الله عنه. از بزرگان قوم بود و سادات وقت. و وی را طریقی نیکو و سیرتی پسندیده بود و صاحب جنید بود و ابوالحسن نوری و جماعتی از کبرا... وی را کلامی عالی و اشارتی لطیف است اندر حقایق.
- از وی می‌آید که گفت: «همه العارف إلى مولاة فلم یعطف إلى شیء سواة». همت عارف با حق باشد و از وی به هیچ چیز بازنگردد...

از وی حکایت آرند که گفت: روزی ترسایی دیدم خوبروی...» (همان، ۲۰۶)

این ساختار، چهارچوب کلی باب‌های این بخش را تشکیل می‌دهد. البته درباره‌ی بسیاری از شخصیت‌ها اطلاعات دیگری نیز بیان شده است. هجویری هر جا لازم می‌داند، هر کدام از این قسمت‌ها را گسترش و توضیح می‌دهد و برای تأکید بر گفته‌های خود به آیات، احادیث و حکایت‌ها نیز استناد می‌کند.

البته ساختار باب‌های «ذکر اهل الصفه» و «باب فی ذکر رجال الصوفیه من المتأخرین علی الاختصار من اهل البلدان» با ساختار سایر باب‌های این بخش تفاوت دارد و همین ویژگی، این دو باب را از سایر باب‌های این بخش متمایز می‌کند.

۳.۴. باب فی فرق فرقه‌هم و مذاهبهم و آیاتهم و مقاماتهم و حکایاتهم

این باب که به‌تنهایی بخش بزرگی از کتاب را دربرمی‌گیرد، شامل معرفی فرقه‌های المحاسبیه، القصاریه، الطیفوریه، الجندیه، النوریه، السهلیه، الحکیمیه، الخرازیه، الخفیفیه، السیاریه و الحلولیه است.

عوامل مختلفی که میان اجزای این بخش، ارتباط برقرار کرده‌اند، عبارتند از:

۳.۴.۱. عبارت آغازین این باب

هجویری در آغاز این باب می‌گوید:

«و پیش از این در ذکر ابوالحسن نوری... گفته بودم که ایشان دوازده گروه‌اند. دو از ایشان مردودند و ده مقبول. و هر صنفی را از ایشان معاملتی خوب و طریقی ستوده است اندر مجاهدت...» (همان، ۲۶۷)

این بند، نه تنها حلقه‌ی اتصال این باب با باب پیش از آن است، بلکه بین اجزای مختلف این باب نیز ارتباط برقرار می‌کند. زیرا همه‌ی اجزای این باب به معرفی دوازده فرقه‌ی مذکور اختصاص یافته است.

۳.۴.۲. شباهت ساختار در قسمت‌های مختلف این باب

ساختار این قسمت‌ها، در بخش آغازین آن‌ها، بسیار به هم شبیه است؛ تفاوت اصلی آن‌ها در توضیحاتی است که هجویری درباره‌ی دیدگاه‌ها و موضوعات مورد بحث بیان

کرده و آن را گسترش داده است. شیوه‌ی معرفی هر یک از فرقه‌ها در این بخش به ترتیب زیر است:

- معرفی سر سلسله‌ی هر فرقه (نام شخصیت + جمله معترضه‌ی دعایی)

- تأکید بر جایگاه والای معنوی و فکری این شخصیت.

- بیان خط مشی و دیدگاه این شخصیت، سخنان وی و...

برای نمونه، درباره فرقه «المحاسبیه» آمده است:

«تولای محاسبیان به ابی عبدالله الحارث بن الاسد المحاسبی است، رضی الله عنه. و وی به اتفاق همه‌ی اهل زمانه‌ی خود، مقبول النفس و القول بود، و عالم به اصول و فروع حقایق. سخن وی اندر تجرید توحید رود، به صحت معاملات ظاهری و باطنی. و نادره مذهب وی آن است که رضا را از جمله مقامات نگوید، گوید که آن از جمله احوال است. و این خلاف، ابتدا وی کرد؛ آن گاه اهل خراسان این قول گرفتند و...» (همان، ۲۶۷-۲۶۸)

در بسیاری از این بخش‌ها، علاوه بر این ساختار مشترک، مطالب دیگری نیز وجود دارد که در بخش‌های مختلف متغیر است.

ساختار بخش «الحلولیه» با سایر بخش‌ها متفاوت است؛ هجویری این بخش را با آیه‌ای از قرآن آغاز می‌کند، سپس درباره‌ی دو گروه حلاجیه و حلمانیه، انتساب آن‌ها و دیدگاه‌هایشان توضیح می‌دهد و به شرح و بسط و نقد و ردّ آرای آن‌ها می‌پردازد.

۳.۴.۳. تکرار واژه‌ها و عبارتهای خاص در همه‌ی قسمت‌ها

مانند: توّل، رضی الله عنه، «و وی از... بوده / بوده است» و...

(رجوع شود به نمونه‌ی قبل درباره فرقه محاسبیه)

۳.۴.۴. واژه‌ی «اما» در عنوان همه‌ی فرقه‌ها؛ که هر قسمت را به قسمت قبل از آن

پیوند می‌دهد؛ مانند: اما المحاسبیه، اما القصاریه، اما الطیفوریه و...

بیشتر این قسمت‌ها (اما المحاسبیه، اما القصاریه و...) خود به بخش‌های کوچک‌تری

تقسیم می‌شوند (همان، ۲۶۷-۳۸۹) عوامل مشابهی در انسجام بخشیدن به این اجزای

فرعی تر نقش دارند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- وحدت موضوع و ارتباط محتوایی و معنایی.
- تکرار واژه‌های محوری هر بخش و مشتقات و واژه‌های مرتبط با آن‌ها.

۳.۵. بخش کشف‌الحجاب‌ها

این بخش از کشف‌المحجوب، چند باب را دربرمی‌گیرد:

کشف‌الحجاب‌الاول فی معرفه الله، تعالی / کشف‌الحجاب‌الثانی فی التوحید / کشف‌الحجاب‌الثالث فی الایمان / کشف‌الحجاب‌الرابع فی الطهارة / کشف‌الحجاب‌الخامس فی الصلوة / کشف‌الحجاب‌السادس فی الزکوة / کشف‌الحجاب‌السابع فی الصوم / کشف‌الحجاب‌الثامن فی الحج / کشف‌الحجاب‌التاسع فی الصّحبه مع آدابها و احکامها / کشف‌الحجاب‌العاشر فی بیان منطقتهم و حدود الفاظهم و حقایق معانیهم / کشف‌الحجاب‌الحادی عشر فی السّماع و بیان انواعه

عوامل زیادی در پیوند دادن این باب‌ها به هم نقش اساسی دارند، از جمله:

۳.۵.۱. ارتباط معنایی عنوان باب‌ها و موضوع آن‌ها

موضوعات هشت باب اول این بخش یعنی معرفت حق، توحید، ایمان، طهارت، نماز، زکات، روزه و حج هر یک جزئی از یک کل (حقایق و معتقدات اهل تصوف) به شمار می‌روند.

این هشت باب از نظر موضوعی و محتوایی، با هم و با سه باب بعدی این بخش ارتباط نزدیکی دارند.

۳.۵.۲. شباهت ساختار همه‌ی باب‌ها با یکدیگر

- شیوه‌ی شروع، ادامه و پایان‌بندی مطالب در این بخش از کتاب به ترتیب زیر است:
- شروع همه‌ی باب‌ها به استثنای دو باب آخر با آیات و احادیث
 - بیان مقدمه‌ای در شرح هر یک از مباحث، از دیدگاه اهل شریعت
 - تأویل مباحث بر وفق ذوق و مشرب اهل تصوف و بیان نظرات و دریافتهای مؤلف همراه با گسترش و توضیح مطالب

برای نمونه، باب پنجم این بخش (کشف الحجاب الخامس فی الصلوة) این گونه آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد:

«قوله، تعالی: «أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ (البقرة/۴۳)»

و قوله، علیه السلام: «الصَّلَاةُ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ.»

نماز به معنی ذکر و انقیاد باشد از روی لغت، و اندر جریان عبارات، فقها را عبارتی مخصوص است بر این احکام که معتاد است، و آن از حق - تعالی - فرمان است که پنج نماز اندر پنج وقت بگزارید... بدان که نماز عبادتی است که از ابتدا تا انتها، مریدان، راه حق اندر آن یابند و مقاماتشان اندر آن کشف گردد؛ چنان که توبه مریدان را به جای طهارت بود، و تعلق به پیری به جای اصابت قبله، و قیام به مجاهدت نفس به جای قیام، و ...» (همان، ۴۴۰)

چنین ساختاری در باب‌های دیگر این بخش نیز قابل تشخیص است.

۳.۵.۳. تقسیم باب‌ها به اجزای کوچک‌تری به نام فصل

شبهات عنوان اجزای فرعی‌تر هر باب یعنی فصل‌ها، موجب تقویت شبهات ساختاری باب‌ها و در نتیجه انسجام بیشتر متن می‌شود.

۴. ارتباط میان اجزای هر باب

افزون بر عواملی که بین پنج بخش اصلی کتاب و اجزای هر بخش (باب‌ها) ارتباط برقرار می‌کند، عواملی نیز تنها در ایجاد پیوند و انسجام میان اجزای هر باب نق دارد. در این بخش از تحقیق، به این عوامل و نقش آن‌ها در یکپارچگی باب‌های مختلف کتاب اشاره خواهد شد.

از میان بخش‌های پنج‌گانه‌ی کشف‌المحجوب، «مقدمه‌ی مؤلف» و «باب فی فرق فرقه‌م و مذاهیم...» تنها یک باب را دربرمی‌گیرند. در قسمت پیشین، اجزای این بخش‌ها و ارتباط آن‌ها بررسی شد؛ بنابراین، در این قسمت از تحقیق، به بررسی سه بخش دیگر این کتاب که باب‌های مختلفی را شامل می‌شود، می‌پردازیم.

۴. ۱. بخش آغازین

این بخش از کتاب، شش باب را دربرمی‌گیرد که اولین آن‌ها «باب اثبات‌العلم» است؛ این باب شامل بخش آغازین و چهار فصل است. عواملی که اجزای این باب را به هم پیوند می‌دهد عبارت است از:

۴. ۱. ۱. ارتباط معنایی و محتوایی و وحدت موضوع

در این باب، هر جزء مکمل و یا توضیح بخش پیش از خود به شمار می‌رود. این نوع ارتباط گاهی از عبارت‌های آغازین فصل‌ها نیز مشخص می‌شود؛ برای نمونه، هجویری در قسمت آغازین و فصل اول «باب اثبات‌العلم» ابتدا مطالبی درباره‌ی اهمیت علم و انواع آن بیان می‌کند، سپس دومین فصل از این باب را این گونه آغاز می‌کند:

«اما علم بنده باید که در امور خدای- تعالی- باشد و معرفت وی...» (همان، ۲۱)
واژه‌ی «اما» در آغاز این فصل، آن را به فصل پیش از آن پیوند می‌دهد و نقش توضیحی و تکمیلی این فصل را نسبت به فصل پیش- که به انواع علم اختصاص دارد- آشکار می‌کند.

۴. ۱. ۲. شباهت ساختاری این اجزا با یکدیگر

اجزای این باب، به طور کلی، ساختار مشابهی دارند؛ برای نمونه، بیشتر آن‌ها با عبارت «و بدان که...» آغاز می‌شوند و هجویری پس از طرح مطلبی کلی و موجز، به شرح آن مطلب می‌پردازد. در فصل اول از «باب اثبات‌العلم» این ساختار، کاملاً آشکار است:

«بدان که علم دو است: یکی علم خداوند- تعالی- و دیگر، علم خلق. و علم بنده اندر جنب علم خداوند- تعالی- متلاشی بود. زیرا که علم وی صفت وی است و بدو قایم، و اوصاف وی را نهایت نیست؛ و علم ما صفت ماست و به ما قایم و اوصاف ما متناهی باشد...» (همان، ۱۹)

همان‌گونه که اشاره شد، این شیوه در سراسر کتاب به چشم می‌خورد و از عوامل مهم ایجاد ارتباط میان بخش‌های مختلف کتاب و اجزای آن‌ها به شمار می‌رود.

۴. ۱. ۳. بسامد بالای واژه‌های محوری در این باب

در این باب واژه‌ی محوری «علم»، مشتقات آن و نیز واژه‌های مربوط به آن مانند واژه‌ی «عمل» بسامد بالایی دارد؛ تکرار این واژه‌ها علاوه بر ایجاد انسجام، اجزای این باب را از باب‌های دیگر متمایز می‌کند.

باب‌های دیگر این بخش نیز، به بخش آغازین و یک یا چند فصل تقسیم می‌شود و عوامل نام‌برده در ارتباط این اجزا و انسجام باب‌ها نقش اساسی دارد؛ بنابراین توضیحات بیشتر درباره‌ی آن ضروری به نظر نمی‌رسد و موارد نام‌برده را می‌توان به همه باب‌ها تعمیم داد. تنها باب متفاوت در این بخش، از نظر ساختار، «باب اختلافهم فی الفقر و الصفوۃ» است که بابی تک‌جزئی و یکپارچه است و فصلی ندارد.

۴. ۲. بخش معرفی مشایخ و بزرگان تصوف

همان‌گونه که اشاره شد، این بخش، باب‌های گوناگونی را دربرمی‌گیرد. اولین باب این بخش، «باب فی ذکر ائمتهم من الصحابه» است. این باب، خود شامل چهار قسمت است که هر قسمت به معرفی یکی از خلفای راشدین اختصاص دارد. ساختار مشابه در این قسمت‌ها عامل اصلی یکپارچگی متن به شمار می‌رود؛ به بیان دیگر، همه‌ی شخصیت‌ها در این باب به یک ترتیب معرفی می‌شوند و در هر قسمت، این ویژگی‌ها را می‌توان یافت:

– آغاز هر بخش با عبارت «و منهم»؛ معرفی هر شخصیت با عبارات مسجع کوتاه، متناسب با مقام وی؛ آوردن نام شخصیت؛ جمله‌ی معترضه‌ی دعایی؛ اشاره به مقام والای معنوی وی؛ نقل حکایت‌ها و ماجراهای مربوط به شخصیت و یا سخن دیگران درباره‌ی وی برای نشان دادن جایگاه وی؛ اشاره به طریقت و خط مشی وی؛ جمله‌ی کوتاه دعایی یا تأکیدی به عربی.

برای نمونه، در قسمت چهارم این باب که به معرفی امام علی (ع) اختصاص دارد، آمده است: «و منهم: برادر مصطفی، و غریق بحر بلا، و حریق نار و لا، و مقتدای اولیاء و اصفیا، ابوالحسن علی بن ابی طالب، کرم‌الله وجهه. او را اندر این طریق شانی عظیم و درجتی رفیع است، و اندر دقت عبارت از اصول حقایق حظی تمام داشت، تا حدی که جنید- رحمه‌الله علیه- گفت: ... می‌آرند که یکی به نزدیک وی آمد که: ای

امیرالمؤمنین، مرا وصیتی بکن ... پس اهل طریقت، اقتدا بدو کنند در حقایق عبارات و دقایق اشارات و تجرید از معلوم دنیا و نظاره اندر تقدیر مولی. و لطایف کلام وی بیش از آن است که به عدد اندر آید و مذهب من اندر این کتاب اختصار است. و بالله التوفیق.» (همان، ۱۰۱-۱۰۳)

قسمت‌های دیگر این بخش نیز از همین ساختار پیروی می‌کند و تنها، اختلافات بسیار کمی در جزئیات آن‌ها به چشم می‌خورد. به بیان دیگر، همه‌ی این قسمت‌ها را- هم از نظر معنایی، محتوایی و موضوعی و هم از نظر ساختاری- می‌توان مجموعاً یک باب به شمار آورد. در این میان، تنها، باب «ذکر اهل‌الصفه» ساختار متفاوتی دارد و میان این قسمت‌های مشابه و یکپارچه فاصله انداخته است.

۳.۴. بخش کشف حجاب‌ها

بخش کشف حجاب‌ها، یازده باب را در برمی‌گیرد. اولین باب این بخش، «کشف‌الحجاب الاول فی معرفه‌الله» است. این باب، خود به سه بخش تقسیم می‌شود: بخش آغازین و دو فصل. عواملی در پیوند دادن این سه بخش به یکدیگر نقش اساسی دارد، از جمله:

۳.۴.۱. وحدت موضوع

۳.۴.۲. تکرار واژه‌های محوری مانند «حق»، «معرفت»، «شناخت» و... و نیز واژه‌های مرتبط با آن‌ها مانند «علم».

باب‌های بعدی نیز، هر یک به اجزای کوچک‌تری تقسیم می‌شود؛ عوامل پیونددهنده‌ای که اجزای اولین باب این بخش را به هم ارتباط می‌دهد، در سایر باب‌ها نیز نقش اساسی دارد و حلقه‌ی اتصال هر قسمت با قسمت‌های پیش و پس از آن به شمار می‌رود. تنها تفاوت در این میان، مصداق‌های هر یک از موارد است که در هر قسمت متفاوت است. به عنوان نمونه، واژه‌های محوری و سخنان هجویری در هر بخش با بخش دیگر تفاوت دارد، اما عامل انسجام‌بخش در همه‌ی بخش‌ها یکسان است.

ساختار باب «کشف‌الحجاب العاشر فی بیان منطههم...» با سایر باب‌ها تفاوت دارد. این باب، خود شامل بخش آغازین و «حدود الفاظ» است؛ بین این دو بخش، ارتباط معنایی و توضیحی وجود دارد.

۵. نتیجه‌گیری

کشف‌المحجوب هجویری از آثار تعلیمی صوفیه و متعلق به دوره‌ی نخستین نثر فارسی است. این کتاب اطلاعات فراوانی از تاریخ تصوف و موضوعات مربوط به آن در اختیار خواننده قرار می‌دهد. نثر این کتاب در قسمت‌های مختلف متفاوت است و با موضوع سخن ارتباط مستقیمی دارد؛ با وجود تنوع موضوعات و گوناگونی نثر در کشف‌المحجوب، این کتاب ساختاری منسجم و یکپارچه دارد و نویسنده‌ی آن با به‌کارگیری شیوه‌هایی - به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه - در تبیین اندیشه‌های خود و تأثیر بر مخاطب بسیار موفق عمل کرده است. ارتباط معنایی و منطقی، حضور پررنگ هجویری و مخاطب در کتاب، ارجاع‌های پی‌درپی در قسمت‌های مختلف، استفاده از عنصر تقابل و مکالمه و جدال در متن، شباهت ساختاری در بسیاری از قسمت‌ها، تکرار واژه‌های محوری، تأویل مباحث و شیوه‌ی خاص هجویری در تبیین و تفصیل مطالب مهم‌ترین عواملی هستند که در پیوند دادن اجزای مختلف کشف‌المحجوب - هم اجزای اصلی و هم فرعی - به یکدیگر نقش دارند. این عوامل، اجزای مختلف کتاب را به هم پیوند می‌دهد و ساختار ویژه‌ی این کتاب را پدید می‌آورد.

مقدمه‌ی کشف‌المحجوب، از نظر ساختاری، اهمیت بسیار زیادی دارد؛ زیرا بسیاری از ویژگی‌های مهم ساختاری کتاب در این بخش یافت می‌شود؛ پرسش ابوسعید هجویری را که در مقدمه‌ی کشف‌المحجوب آمده، می‌توان خلاصه و چکیده‌ای از همه‌ی سرفصل‌های این کتاب دانست؛ در واقع همه بخش‌های کتاب، پاسخی برای این پرسش و توضیح و تفصیل آن است.

روش هجویری در بیان مطالب این است که نخست، موارد، اجزا یا گونه‌های یک مقوله را برمی‌شمارد، سپس هر جزء یا گونه را گسترش می‌دهد. گاهی در توضیح هر یک از این اجزا، مبحث فرعی‌تر، خود به گونه‌ها یا اجزائی تقسیم می‌شود و هر جزء دوباره گسترش می‌یابد. این ساختار از مقدمه‌ی کتاب آغاز می‌شود و در سراسر کتاب

دوام می‌یابد و به موازات آن محور فکری و اعتقادی این کتاب، یعنی ارتباط خاص انسان-خدا و تقابل انسان با خویشتن خویش نیز تبیین می‌شود. هجویری با به‌کارگیری این شیوه، آموزه‌های فلسفی و صوفیانه‌ی کتاب را به تدریج و با تأثیرگذاری بیشتر به خوانندگان انتقال می‌دهد. مفاهیم متعالی کشف‌المحجوب همراه با ساختار منظم و هدف‌دار، این کتاب را به یکی از بهترین و آموزنده‌ترین متون صوفیانه تبدیل کرده است.

فهرست منابع

- امامی، نصرالله. (۱۳۸۲). *ساخت‌گرایی و نقد ساختاری*. اهواز: رسش.
- حق‌شناس، علی‌محمد. (۱۳۸۲). *زبان و ادبیات فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته*. تهران: آگه.
- خطیبی، حسین. (۱۳۸۶). *فن‌نثر*. تهران: زوآر.
- غلامرضایی، محمد. (۱۳۸۸). *سبک‌شناسی نثرهای صوفیانه*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). *نقد ادبی*. تهران: میترا.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۶). *کشف‌المحجوب*. تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش.